



دانشگاه ایلام نور
پیت

حکمای راسخین

(مکتب فلسفی طهران)

دکتر غلامحسین خدری

امروزه کتاب‌خوانی و علم‌آموزی، نه تنها یک وظیفه ملی، که یک واجب دینی است.^۱

مقام معظم رهبری

در عصر حاضر یکی از شاخصه‌های ارزیابی رشد، توسعه و پیشرفت فرهنگی هر کشوری میزان تولید کتاب، مطالعه و کتاب‌خوانی مردم آن مرز و بوم است. ایران اسلامی نیز از دیرباز تاکنون با داشتن تمدنی چندهزارساله و مراکز متعدد علمی، فرهنگی، کتابخانه‌های معتبر، علما و دانشمندان بزرگ با آثار ارزشمند تاریخی، سرآمد دولت‌ها و ملت‌های دیگر بوده و در عرصه فرهنگ و تمدن جهانی به‌سان خورشیدی تابناک همچنان می‌درخشد و با فرزندان نیک‌نهاد خویش هنرنمایی می‌کند. چه کسی است که در دنیا با دانشمندان فرزانه و نام‌آور ایرانی همچون ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، فارابی، خوارزمی و ... همچنین شاعران برجسته‌ای نظیر فردوسی، سعدی، مولوی، حافظ و ... آشنا نباشد و در مقابل عظمت آنها سر تعظیم فرود نیاورد. تمامی این افتخارات ارزشمند، برگرفته از میزان عشق و علاقه فراوان ملت ما به فراگیری علم و دانش از طریق خواندن و مطالعه منابع و کتاب‌های گوناگون است. به شکرانه الهی، تاریخ و گذشته ما، همیشه درخشان و پر بار است. ولی اکنون در این زمینه در چه جایگاهی قرار داریم؟ آمار و ارقام ارائه‌شده از سوی مجامع و سازمان‌های فرهنگی در مورد سرانه مطالعه هر ایرانی، برایمان چندان امیدوارکننده نمی‌باشد.

کتاب، دروازه‌ای به سوی گستره دانش و معرفت است و کتاب خوب، یکی از بهترین ابزارهای کمال بشری است. همه دستاوردهای بشر در سراسر عمر جهان، تا آنجا که قابل کتابت بوده است، در میان دست‌نوشته‌هایی است که انسان‌ها پدید آورده و می‌آورند. در این مجموعه بی‌نظیر، تعالیم الهی، درس‌های پیامبران به بشر، و همچنین علوم مختلفی است که سعادت بشر بدون آگاهی از آنها امکان‌پذیر نیست. کسی که با دنیای زیبا و زندگی‌بخش کتاب ارتباط ندارد بی‌شک از مهم‌ترین دستاورد انسانی و نیز از بیشترین معارف الهی و بشری محروم است. با این دیدگاه، به‌روشنی می‌توان ارزش و مفهوم رمزی عمیق در این حقیقت تاریخی را دریافت که اولین خطاب خداوند متعال به پیامبر گرامی اسلام (ص) این است که «بخوان!» و در اولین

۱. پیام مقام معظم رهبری به مناسبت آغاز هفته کتاب ۷۲/۱۰/۴

سوره‌ای که بر آن فرستاده عظیم‌الشان خداوند، فرود آمده، نام «قلم» به تجلیل یاد شده‌است: «إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» در اهمیت عنصر کتاب برای تکامل جامعه انسانی، همین بس که تمامی ادیان آسمانی و رجال بزرگ تاریخ بشری، از طریق کتاب جاودانه مانده‌اند.

دانشگاه پیام‌نور با گستره جغرافیایی ایران‌شمول خود با هدف آموزش برای همه، همه‌جا و همه‌وقت، به‌عنوان دانشگاهی کتاب‌محور در نظام آموزش عالی کشورمان، افتخار دارد جایگاه اندیشه‌سازی و خردورزی بخش عظیمی از جوانان جویای علم این مرز و بوم باشد. تلاش فراوانی در ایام طولانی فعالیت این دانشگاه انجام پذیرفته تا با بهره‌گیری از تجربه‌های گرانقدر استادان و صاحب‌نظران برجسته کشورمان، کتاب‌ها و منابع آموزشی درسی شاخص و خودآموز تولید شود. در آینده هم، این مهم با هدف ارتقای سطح علمی، روزآمدی و توجه بیشتر به نیازهای مخاطبان دانشگاه پیام‌نور با جدیت ادامه خواهد داشت. به‌طور قطع استفاده از نظرات استادان، صاحب‌نظران و دانشجویان محترم، ما را در انجام این وظیفه مهم و خطیر یاری‌رسان خواهد بود. پیشاپیش از تمامی عزیزانی که با نقد، تصحیح و پیشنهادهای خود ما را در انجام این وظیفه خطیر یاری می‌رسانند، سپاسگزاری می‌نماییم. لازم است از تمامی اندیشمندانی که تاکنون دانشگاه پیام‌نور را منزلگاه اندیشه‌سازی خود دانسته و ما را در تولید کتاب و محتوای آموزشی درسی یاری نموده‌اند، صمیمانه قدردانی گردد. موفقیت و بهروزی تمامی دانشجویان و دانش‌پژوهان عزیز آرزوی همیشگی ما است.

دانشگاه پیام‌نور

فهرست مطالب

پیشگفتار	نه
مقدمه	یازده
فصل اول: مکاتب فلسفی ایران	۱
سیر فلسفه در ایران	۱
مکتب فلسفی اصفهان	۸
مکتب فلسفی شیراز	۱۰
مکتب فلسفی سبزواری یا خراسان	۱۸
فصل دوم: حکمت راسخین در مکتب فلسفی طهران	۱۹
مکتب یا حوزه طهران	۲۰
اطلاق کلمه «مکتب» برای مکتب فلسفی طهران	۲۲
پایه‌گذاران مکتب فلسفی طهران	۲۸
ویژگی‌های مکتب فلسفی طهران	۳۵
حاج ملاهادی سبزواری؛ حکیم مؤثر بر مکتب طهران	۳۹
«حکمای اربعه» و رونق مکتب فلسفی طهران	۴۱
سرانجام مکتب فلسفی طهران	۴۱
فصل سوم: حکیم اول از حکمای راسخین؛ شیخ ابوالحسن جلوه	۴۳
حکیم جلوه و حکمت متعالیه	۴۵
اساتید حکیم جلوه	۴۶
شاگردان حسن بن ملاعلی نوری	۴۶
شاگردان آخوند تونی خراسانی	۴۷
آثار ملا جعفر لنگرودی	۴۸
شاگردان ملا جعفر لنگرودی	۴۸

۴۸	شاگردان حکیم جلوه
۴۸	آثار میرزا ابوالفضل گلپایگانی
۴۹	آثار سید اسدالله خرقانی
۴۹	آثار شیخ اسدالله یزدی
۵۰	شاگردان شیخ اسدالله یزدی
۵۱	شاگردان آقا سید حکیم بادکوبه‌ای
۵۲	آثار شمس العلماء
۵۴	شاگردان آقا میر سید شهاب‌الدین نیریزی
۵۴	آثار سید صالح خلخالی
۵۵	آثار میرزا طاهر تنکابنی
۵۶	شاگردان میرزا طاهر تنکابنی
۵۶	آثار آخوند ملامحمد آملی
۵۷	آثار سید محمد تنکابنی
۵۷	شاگردان سید محمد تنکابنی
۵۷	شاگردان حکیم هیدجی
۵۸	شاگردان میرزا جعفر آشتیانی
۶۰	آثار شیخ علی اکبر نهاوندی
۶۰	شاگردان شیخ علی اکبر نهاوندی
۶۳	آثار حکیم جلوه
۶۹	وفات حکیم جلوه
۶۹	منبع‌شناسی حکیم جلوه

۷۱	فصل چهارم: حکیم دوم از حکمای راسخین؛ آقا علی مدرس طهرانی
۷۲	آقاعلی مدرس طهرانی و حکمت متعالیه
۷۵	مقایسه جایگاه علمی آقاعلی و حکیم سبزواری
۷۶	ابتکارات فلسفی آقاعلی
۸۰	آقاعلی و تدریس در مکتب فلسفی طهران
۸۱	نظر آقاعلی در مورد رابطه بین علم و دین
۸۲	احوالات روحی و خصایص اخلاقی آقاعلی
۸۳	مواجهه علمی حکیم مؤسس با فلسفه‌های جدید غربی
۸۳	بدیع‌الملک میرزا
۸۴	آشنایی بدیع‌الملک میرزا با فلسفه‌های جدید غربی
۸۵	پرسش هفتم بدیع‌الملک میرزا از آقاعلی حکیم
۸۶	پاسخ آقاعلی حکیم
۸۷	بررسی پرسش و پاسخ
۸۷	بررسی فرقه اول
۸۹	بررسی فرقه دوم

۹۳	بررسی فرقه سوم
۹۵	هدف از طرح پرسش هفتم
۹۶	نتیجه گیری
۹۶	جایگاه اجتماعی آقا علی
۹۷	اساتید آقا علی
۹۷	آثار ملا آقای قزوینی
۹۸	شاگردان ملا آقای قزوینی
۹۸	آثار ملا محمد جعفر لاهیجی
۹۸	شاگردان ملا محمد جعفر لاهیجی
۹۹	آثار میرزا حسن آشتیانی
۹۹	شاگردان میرزا حسن آشتیانی
۱۰۰	شاگردان آقا علی
۱۰۱	آثار میرزا محمد باقر اصطهباناتی
۱۰۱	شاگردان میرزا محمد باقر اصطهباناتی
۱۰۳	آثار آقا میرزا حسن کرمانشاهی
۱۰۴	شاگردان آقا میرزا حسن کرمانشاهی
۱۰۵	آثار میرزا هاشم اشکوری رشتی
۱۰۵	شاگردان میرزا هاشم اشکوری رشتی
۱۰۶	آثار میرزا علی اکبر مدرس یزدی
۱۰۶	شاگردان میرزا علی اکبر مدرس یزدی
۱۰۷	آثار شیخ غلامعلی شیرازی
۱۰۸	آثار شیخ الشوارق
۱۰۸	آثار شیخ عبدالکریم زنجانی
۱۰۹	آثار شیخ فضل الله شیخ الاسلام زنجانی
۱۱۰	آثار میرزا لطف علی صدرالافاضل
۱۱۱	آثار ملا نظر علی طالقانی
۱۱۱	آثار شیخ مجتهد مازندرانی
۱۱۱	شاگردان شیخ مجتهد مازندرانی
۱۱۲	آثار میرزای حیرت
۱۱۲	آثار آقامیرزا عبدالمجید زنجانی
۱۱۲	آثار آخوند ملا محمد آملی
۱۱۳	آثار میرزا ابوالفضل طهرانی نوری
۱۱۳	آثار آقا میرزا ابراهیم زنجانی
۱۱۴	شاگردان آقا میرزا ابراهیم زنجانی
۱۱۴	آثار معصوم علی شاه
۱۱۵	آثار میرزا مهدی آشتیانی

۱۱۵	شاگردان میرزا مهدی آشتیانی
۱۱۶	آثار آقاعلی
۱۳۵	وفات آقاعلی مدرس طهرانی
۱۳۵	منبع‌شناسی آقاعلی مدرس طهرانی
۱۳۷	فصل پنجم: حکیم سوم از حکمای راسخین؛ آقا محمدرضا قمشه‌ای
۱۳۸	آقا محمدرضا و تدریس علوم معقول و عرفانی
۱۴۰	آقا محمدرضا و حالات عرفانی
۱۴۱	آقا محمدرضا و حکمت متعالیه
۱۴۲	ویژگی‌های شخصیتی آقا محمدرضا قمشه‌ای
۱۴۴	اشعار آقا محمدرضا قمشه‌ای
۱۴۵	معارضه علمی بین آقا محمدرضا قمشه‌ای و حکیم جلوه
۱۴۶	اساتید آقا محمدرضا قمشه‌ای
۱۴۷	شاگردان آقا محمدرضا قمشه‌ای
۱۴۹	آثار جلال‌الدین علی ابوالفضل طالقانی عنقاء اویسی
۱۵۱	آثار میرزا اسماعیل تفرشی
۱۵۴	آثار جهانگیرخان
۱۵۴	شاگردان جهانگیرخان
۱۵۶	آثار آقا حسین نجم‌آبادی
۱۵۷	آثار خلیل خان ثقفی
۱۵۸	شاگردان شیخ محمد کاظم تربتی
۱۵۹	آثار میرزا محمود مدرس قمی
۱۵۹	شاگردان میرزا محمود مدرس قمی
۱۶۰	آثار آخوند ملا محمد کاشانی
۱۶۰	شاگردان آخوند ملا محمد کاشانی
۱۶۲	آثار ملا محمد سمنانی
۱۶۳	آثار ملا علی سمنانی
۱۶۴	آثار میرزا محمد مهدی قمشه‌ای
۱۶۵	آثار میرزا نصرالله قمشه‌ای
۱۶۵	شاگردان حکیم میرزا نصرالله قمشه‌ای
۱۶۷	آثار شیخ عبدالله حائری
۱۶۷	شاگردان شیخ عبدالله حائری
۱۶۸	آثار حکیم شیخ علی اکبر یزدی
۱۶۸	آثار حکیم بروجردی
۱۶۹	آثار سید عبدالغفار تویسرکانی
۱۶۹	شاگردان سید عبدالغفار تویسرکانی
۱۶۹	آثار آقامیرزا علی محمد اصفهانی

۱۷۰	آثار آقا شیخ مرتضی طالقانی
۱۷۰	شاگردان آقا شیخ مرتضی طالقانی
۱۷۱	آثار آقا محمدرضا قمشه‌ای
۱۷۴	وفات آقا محمدرضا قمشه‌ای
۱۷۵	منبع‌شناسی آقا محمدرضا قمشه‌ای
۱۷۷	فصل ششم: حکیم چهارم از حکمای راسخین: میرزا حسین سبزواری
۱۷۹	میرزا حسین سبزواری و تدریس ریاضی در مکتب فلسفی طهران
۱۸۰	شاگردان میرزا حسین سبزواری
۱۸۰	آثار میرزا حسین سبزواری
۱۸۱	وفات میرزا حسین سبزواری
۱۸۱	منبع‌شناسی میرزا حسین سبزواری
۱۸۳	نمایه
۱۹۳	منابع

پیشگفتار

بدون تردید از جمله داشته ها و سرمایه های اصیل این سرزمین ، فرهنگ و سنت فلسفی و حکمی می باشد که از ابتدای شکل گرفتنش تا کنون به صورت مستمر وجود داشته و طبق گزارشات تاریخی نیز هرگز این سیر تحولی و تکاملی، منقطع نگردیده است. بازخوانی و واکاوی ابعاد این گنجینه بی بدیل گرانبها، رسالتی است که این اثر، سودای قرابت بدان را داشته و در همین راستا نیز در قالب یک طرح جامع، به بررسی، تبیین و تحلیل مقاطعی از حیات بالنده این جریان مداوم، در قالب چهار دوره زمانی از زمان رحلت حکیم راسخ ملاصدرای شیرازی (متوفای ۱۰۵۰ق) تا مقطع کنونی می پردازد. این کتاب چهارمین فقره از ادامه همان تلاشی است که با عنوان منبع شناسی و جریان شناسی طبقه چهارم حکمای راسخین (مکتب فلسفی طهران) شکل گرفته است و از حضرت احد واحد لایزال، انتظار یاری دارد تا توانسته باشد سهم ناچیزی از این رسالت را به سرانجام رسانده باشد.

برای تحقق خواسته فوق، خویشتن را در حصول این اثر، مرهون تلاش و زحمات بی شائبه عزیزانی از جمله سرکار خانم دکتر سارا قزلباش می دانم که با کمال خلوص و بزرگواری مرا در این جهت یاری نموده اند. در خاتمه نیز امید آن دارم تا این خامه، توانسته باشد افق و روزنه روشنی را هر چند به غایت ناچیز در پیش روی محققان و پویندگان دانش و معرفت این سرزمین و به سمت و سوی حقیقت راستین و حکمت واقعی و ناب اصیلش، گشوده باشد.

غلامحسین خدري

بهمن ۱۳۹۴

مقدمه

اوضاع فرهنگی، اجتماعی در دوره حکمای مکتب فلسفی طهران

اوضاع فرهنگی- اجتماعی ایران در پایان سلطنت قاجار

پس از فروپاشی صفویه، ناتوانی زندیه و افشاریه در تأسیس الگویی پایدار و کارآمد برای سامان دادن به نظم سیاسی، اقتصادی، همچنین ایجاد تحول و نگرشی جدید در فضای اجتماعی و فرهنگی ایران، حکومت قاجاریه با ویژگی‌های منحصربه‌فردش توانست تاحدودی بستری مناسب برای تغییر ساختارهای سنتی ایجاد کند. در دوران قاجار، حکمرانی ملوک‌الطوایفی تمرکز - محور با شیوه اعمال قدرت خودکامه همراه با منابع قدرت متکثر و پراکنده و نیز متکی به مشروعیت سنتی و محدود به سنت‌های اخلاقی مذهبی استمرار یافت.^۱

به‌طور کلی، جامعه ایران در دوره قاجار، شامل دو طبقه حاکم و مردم عادی بود، بدون اینکه نهادهای اجتماعی، سیاسی و مدنی در جامعه وجود و نقشی داشته باشند. طبقه حاکم بر جامعه، شامل دولت و بخشی از روحانیتی بود که در ساختار حکومت نقش‌آفرینی می‌کردند. در این میان، این ادعا دور از واقعیت نیست که روحانیت، نفوذ بیشتری در افکار مردم داشت، چراکه تأثیر آنان در میان مردم عادی، ریشه در عقاید دینی آنان داشت و عوام به‌طور راسخ، خود را پایبند اصول دین می‌دانستند. از این‌رو، می‌توان گفت در آن برهه از زمان، جامعه ایران جامعه کاملاً سنتی و مذهبی بوده است.

۱. افضلی، دولت مدرن در ایران، ص ۲۰۰.

بر همین اساس، مهم‌ترین نیروی مقاوم و اثربخشی که می‌توانست در برابر استبداد قاجاریه تأثیرگذار باشد، همین طبقه روحانی بود، زیرا آنان از پایگاهی قوی و مقبولیتی عام در میان همه مردم برخوردار بودند. ازجمله نمونه‌های بارز این امر، ماجرای «تحریم تنباکو» از سوی میرزا حسن شیرازی (۱۱۹۴-۱۲۷۳ش) از روحانیون و مراجع تقلید شیعه عصر قاجار است که به لغو قرارداد «اعطای امتیاز توتون و تنباکو» توسط حکومت وقت منجر شد.

همچنین در آن دوران، به لحاظ فرهنگی و تربیتی نیز پس از نهاد خانواده، نهاد روحانیت نقش تأثیرگذاری داشته و مساجد و منابر، بزرگ‌ترین مرکز اجتماع مردم و آشنایی آنان با مسائل اخلاقی و فرهنگی به حساب می‌آمد. ازاین‌رو، این مراکز فرهنگی - دینی، نقش مهمی در طرز تفکر و عقاید عمومی جامعه داشتند؛ به‌نحوی که آموزش‌های تعریف‌شده افراد جامعه نیز بر عهده روحانیون بود که این آموزش‌ها، در مکتب‌خانه‌ها صورت می‌گرفت. در نتیجه می‌توان گفت طبقه روحانی در عصر قاجار، تأثیر مهمی در فرهنگ عمومی جامعه داشت.^۱ از نظر اقتصادی نیز، منبع درآمد بیشتر طبقات جامعه کشاورزی بود که از طریق نظام ارباب و رعیتی صورت می‌گرفت.^۲

به‌طور کلی در دوره قاجار، اکثریت قریب به اتفاق مردم بی‌سواد بودند و بقیه نیز یا اندک افرادی بودند که در اروپا تحصیل کرده و با علوم جدید آشنا شده بودند یا افرادی بودند که به مکتب رفته و به آموزش قرآن و شرعیات می‌پرداختند. بیشتر مردم در آن زمان، افرادی بودند که به معتقدات دینی آگاهی نسبی داشته و سخت بدان پایبند بودند؛ معتقدات دینی که اساساً مبتنی بر تقوایی بود که می‌توانست زمینه‌ساز پرورش فضایل اخلاقی در میان افراد باشد. البته گاهی نیز خرافات رنگ مذهب به خود گرفته و در میان مردم رسوخ می‌یافت. ازاین‌رو، تنها مرجع پرورش‌دهنده اخلاق در جامعه، عقاید مذهبی‌ای بود که در میان اکثریت بی‌سواد جامعه وجود داشت.

در سفرنامه کنت دوگوبینو^۳ (۱۸۱۶-۱۸۸۲م) در خصوص وضعیت اجتماعی و

۱. شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۳۵۲-۳۵۳.

۲. همان، صص ۳۵۶-۳۵۷.

۳. Joseph Arthur de Gobineau سفیر فرانسه در ایران از سال‌های ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸م و نیز وزیرمختار فرانسه در ایران از سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳م. از وی آثار مهمی چون «سه سال در آسیا»، «مذاهب و فلسفه‌ها در آسیای مرکزی»، «فلسانه‌های آسیایی»، «نامه‌نگاری تاریخ ایرانیان» و «ایران از نگاه گوبینو» به جا مانده است.

فرهنگی طبقات مختلف جامعه ایران در دوره قاجار آمده است: «همه مردم وسیله تحصیل در اختیار ندارند. بنابراین، فاصله زیادی بین یک دانشمند و افراد طبقه پایین و حتی طبقه متوسط وجود دارد؛ هرچند این فاصله، به هیچ وجه شبیه به آنچه در غرب می بینیم نیست ...»^۱.

البته دکتر کریم مجتهدی درخصوص مطالعات گوبینو راجع به قشر باسواد مثلاً به جامعه یعنی فیلسوفان و حکمای اسلامی معتقد است: «تحقیقات او در این زمینه، با وجود تشدید جذابیت و کنجکاوی خواننده، جنبه تخصصی واقعی ندارد و به نظر نمی رسد که جز جمع آوری اطلاعات، خاصه در مورد متفکران متأخر - از ملاصدرا تا آقاعلی طهرانی (زنوزی) - که تا آن موقع در جهان غرب کاملاً ناشناخته بوده اند، در فهم فلسفه های ایرانی - اسلامی و خاصه در بررسی علمی عناصر متنوعی که در جهت تحول آن مؤثر بوده است، گام مهم و مؤثری برداشته باشد»^۲.

در این دوران، بیشتر به علوم دینی و منقول شامل احادیث و اخبار توجه شده و کمتر به علوم معقول شامل حکمت و فلسفه و علوم طبیعی و ریاضی پرداخته می شد. یکی از دلایل آن نیز فضای اجتماعی و فرهنگی آن روزگار بود که بستر و زمینه های رشد چنین دانش هایی را فراهم نکرده و نیز برخلاف برخی ادوار حاکمیت در این سرزمین پادشاهی که دربار، مرکز تجمع علما و دانشمندان بود، پادشاهان قاجار توجه و علاقه خاصی به تدوین و گسترش این بخش از علوم بشری نداشتند. باین حال، تلاش های اندکی جهت ایجاد مراکز علمی در دوره ناصرالدین شاه صورت گرفت که اعتمادالسلطنه در گزارشات خود، در این رابطه می نویسد: «اینک علم و عمل، تفصیل و ترکیب مواد مأخوذه از موالید ثلاث که حاصل مسائل این فن می باشد، در مملکت ایران لاسیما دارالخلافه طهران به کمال رسیده»^۳. به روایت وی، در آن دوره، به جز افتتاح شعب فن شیمی، انتشار علم فیزیک، داروسازی، گیاه شناسی و نیز علم جغرافیا مورد توجه بوده است. همچنین به علم تاریخ نیز اهمیت داده می شد؛ به طوری که به تطبیق و مقایسه تاریخ های گوناگون نوشته شده پرداخته و با برخی روش های مدرن تاریخی و زدودن بسیاری از خرافات و اخبار نادرست از کتب تاریخی کهن، بسیاری از کتاب های تاریخی مورد بازبینی قرار می گرفت.

۱. گوبینو، سه سال در آسیا، سفرنامه کنت دوگوبینو، ص ۲۱۱.

۲. مجتهدی، فلسفه های ایرانی - اسلامی به روایت کنت دوگوبینو، ص ۲۰۹.

۳. اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ج ۱، ص ۱۲۷.

مهم‌ترین رویداد علمی آن دوره را بایستی افتتاح «مدرسه دارالفنون» دانست که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه اتفاق افتاد. مدرسه دارالفنون در تاریخ ۱۲۶۸ ه.ش تأسیس شده و در آن، علوم و فنون و صنایع تدریس می‌شد. همچنین دارالترجمه‌ای در دربار دارالخلافه طهران تأسیس شد. پس از آن در زمان مظفرالدین شاه، مدارس علمی بیشتری در طهران تأسیس شد که از آن جمله می‌توان به تأسیس مدارس «سادات اسلام» توسط آقا سیدمحمد طباطبائی، تربیت، قدسیه، سعادت، دانش، شریعت و فضیلت اشاره کرد.^۱

همان‌طور که در آثار سابق گفته شد، اولین مکاتب حکمی و فلسفی در سلطنت قاجاریه، با سبک و سیاق ویژه این دوران، در زمان ناصرالدین شاه و از نیمه دوم قرن سیزدهم هجری تشکیل و راه‌اندازی شد. در آن زمان، حکما بیشتر در ردیف علمای دینی قرار می‌گرفتند، به‌ویژه آن افرادی که فلسفه و عقاید فلسفی خود را تابع دین قرار داده و بیشتر متکلم بودند.^۲ در دوره قاجار، ازجمله مشهورترین فلاسفه و حکما، حاج ملاهادی سبزواری و نیز حکمای مکتب فلسفی طهران معروف به «حکمای اربعه» شامل میرزا ابوالحسن جلوه، حکیم آقاعلی مدرس طهرانی، آقامحمدرضا قمشه‌ای و حکیم میرزا حسین سبزواری بودند که برخی از آثار این حکمای بزرگ، به درخواست پادشاهان قاجار نوشته شده است؛ چنانکه کتاب *اسرارالحکم* حکیم سبزواری به درخواست ناصرالدین شاه نوشته شد:

«ناصرالدین شاه در سفر خراسان در شهر سبزواری، حکیم را ملاقات کرد. حکیم در سبب تألیف کتاب چنین گوید: در حین شرفیابی حضور باهرالنور بداعی فرمودند که کتابی تألیف کنیم به فارسی در مبدأ و معاد، مشتمل بر اسرار توحید؛ به امثال مبادرت نموده و راه اطاعت پیموده...»^۳

مواجهه با غرب و ظهور دوره تجددطلبی

به‌طور کلی، در دوره قاجار و پیش از آن، نظام سیاسی در ایران، یک نظام یک طرفه و استبدادی و به اصطلاح، ارباب و رعیتی بود که از طریق دیوان‌سالاری و قشون و... بر مردم تسلط سیاسی داشت. یحیی دولت‌آبادی در گزارشی که از اوضاع و شرایط ایران در سال

۱. هدایت، گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، ص ۱۶۴.

۲. شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم، ج ۱، صص ۳۸۰-۳۸۱.

۳. آشتیانی، رسائل حکیم سبزواری، ص ۵۶.

۱۳۰۰ه.ق ارائه می‌دهد، با اذعان به تمرکز قدرت خودکامه پادشاهی می‌گوید: «سیطره قدرت شخصی ناصرالدین شاه، به واسطه درگذشت رجال و شاهزادگان بزرگ و به دست گرفتن امور کشور در دست افرادی که زیر دست شاه تربیت شده بودند، در حال گسترش بود»^۱.

ولیکن رویدادهای دوره اواخر سلطنت قاجار که از آن به دوره «تجددطلبی» و مبارزات آزادی‌خواهانه یاد می‌کنند، به ظهور نظام سیاسی جدیدی در ایران منجر شد. در این دوران، ایران مواجهه‌ای جدی با تمدن جدید غرب یافت که در آن، عناصر تجدد و تولید قوانین جدید سیاسی و اجتماعی بر مبنای پیشرفت‌های علمی و صنعتی ایجاد شده بود. این امر منجر به ظهور نوعی تفکر در میان ایرانیان تحصیل‌کرده در اروپا شد که بر اساس آن می‌خواستند به‌نحوی، مبانی و آراء تمدن جدید را وارد جامعه سنتی و دینی ایران کرده و تحولات اساسی در نظام اجتماعی و به‌ویژه نظام سیاسی ایران به وجود آورند. این گروه که آن‌ها را «منورالفکر» یا «منورالعقل» می‌نامیدند، بیشتر از میان اهل فکر و ادب یا بازرگانان و دیوان‌سالاران بودند که مواجهه مستقیم با زندگی جدید اروپایی داشتند. مهم‌ترین پیامد سیاسی این رویکرد، پیدایش انقلاب مشروطیت و نیز ایجاد مجلس ملی و گروه‌ها و احزاب سیاسی گوناگون در ایران بود.

به لحاظ تاریخی، از زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه، مقدمات ورود اندیشه‌ها و افکار جدید و آزادی‌خواهانه و نیز فلسفه‌های جدید به ایران آغاز شده بود.^۲ از جمله نشانه‌های این امر، اعزام دانشجو به اروپا به‌منظور تربیت نیروی متخصص در رشته‌های مختلف علمی و فنی، تأسیس چاپخانه برای انتشار کتاب و نشریه، اعزام سفرا و نمایندگان سیاسی به اروپا و برقراری روابط تجاری با کشورهای اروپایی بود که خود زمینه‌ساز مواجهه ایرانیان با تمدن و اندیشه‌های غربی و ترجمه آثار فکری و ادبی و به‌ویژه آثار مربوط به مکاتب جدید فلسفه غربی به زبان فارسی و آشنایی با کتب مربوط به انقلاب فرانسه و دیگر نهضت‌های آزادی‌خواه، مشروطه‌خواه و ملی‌گرا و استقلال‌طلب اروپایی و نیز منشأ بروز تفکرات تجددطلبی در ایران شد.

«کسروی» در نگاهی تاریخی به تغییرات حاصل از دگراندیشی در نیمه پایانی دوره قاجار می‌نویسد: «اندیشه اینکه باید در کشور قانونی باشد و زندگی از روی آن

۱. دولت‌آبادی، حیات یحیی، ص ۱.

۲. مددپور، تجدد و دین‌زدایی در فرهنگ و هنر منورالفکری ایران (از آغاز پیدایی تا پایان عصر قاجار)، ص ۹۳.

پیش رود، از زمان حاج میرزا حسین خان سپهسالار آغازید. از پیش از آن، ما از چنین اندیشه‌ای در میان ایرانیان، آگاهی نمی‌داریم. سپس هم نخستین تکان در توده و آغاز بیداری در میان مردم از پیش‌آمد امتیاز توتون و تنباکو پیدا شد. باید گفت این تکان در مردم ایران فرو نشست، و از همان زمان، بیداری مردم، دلبستگی آنان به کارهای توده و کشور، در یک راه پیشرفت افتاد و با یک تندی که کمتر گمان رفتی، رو به روییدن و بالیدن گذاشت. نشان این، نخست رواج روزافزون دبستان‌هاست.... دبستان در ایران از سال ۱۲۷۵/۱۳۱۴ ه.ق آغازید... برخی از ملایان، در اینجا دشمنی می‌نمودند و کسانی از آنان می‌خواستند به هواداری از الفبای کهن کتاب نویسند، ولی در این میان، دو تن از ملایان نیکنام، خود پشتیبان دبستان گردیدند: یکی از آن دو، شادروان شیخ هادی نجم‌آبادی بود که خود مرد دانشمند و آزاداندیشه و نیکی می‌بود... و دیگری شادروان سید محمد طباطبایی بود که خود، بنیاد دبستانی به نام اسلام نهاد و تا توانست از هواداری و واداشتن مردم به هواداری باز نایستاد»^۱.

مدارس آموزشی جدید در ایران، در وهله نخست با پشتیبانی و اداره خود مردم ایجاد شد. بزرگ‌ترین مرکز علمی و دانشگاهی کشور با عنوان «دارالفنون» در زمان ناصرالدین شاه تأسیس شد که در آن اساتید اروپایی تدریس می‌کردند. همچنین مدارس علمی دیگری چون «مدرسه نظامی»، «مدرسه زبان‌ها»، «مدرسه کشاورزی» و نیز «علوم سیاسی» ایجاد شد. این امر باعث شد تعداد تحصیل‌کرده‌های ایران که به روش جدید آموزش دیده بودند افزایش یابد. بیشتر این افراد نیز تجددطلبانی بودند که به تدریج، خواستار تغییرات اساسی در نظام سنتی ایران بودند.

«یرواند آبراهامیان» در بررسی تجددطلبی در آن دوران، وجه مشترک همه آنان را تمایل به دگرگونی‌های بنیادین اقتصادی، سیاسی و اعتقادی و فکری می‌داند.^۲ به لحاظ نظری، این تغییر فکر در میان بیشتر تجددطلبان تحصیل‌کرده در اروپا، با پیروی از این اندیشه غربی به وجود آمده بود که علم (چه علوم طبیعی و چه علوم انسانی) را نه از راه‌های دینی و سنتی، بلکه از راه عقلانی و با روش علوم جدید بایستی کسب کرد. این اندیشه، در مقابل افکار و اندیشه‌های عالمان سنتی جامعه بود که دانش آنان، مبتنی بر

۱. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، صص ۳۸-۳۹.

۲. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۷۹.

علوم حوزوی بود. این امر باعث بروز نظرات و اندیشه‌هایی مبتنی بر جدایی دین از سیاست، علم و کلیه امور دنیوی در میان برخی تجددطلبان شد. البته تعداد آنان در آن زمان بسیار محدود بود. برخی مورخان^۱ منبع آموزشی چنین تفکر و دیدگاهی را مراکز آموزش غربی به‌ویژه «دارالفنون» می‌دانند.

تفکر تجددطلبی در میان برخی روحانیون نیز دیده می‌شد و آنان خواسته و ناخواسته وارد این جریان فکری و سیاسی شدند. از این‌رو، در دوره مشروطیت و حوادث مهم سال‌های ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ ه.ش، هم تجددطلبان و هم روحانیون شرکت داشتند، ولیکن اهداف و خواسته‌های آنان متفاوت بود. بیشتر این تجددطلبان، خود از طبقه اشراف و درباری تحصیل‌کرده در اروپا بودند که در مقایسه با وضعیت حکومت‌های اروپایی، شاهد وضعیت بغرنج حکومت در اینجا بودند. به تدریج با افزایش تفکر جدید در میان قشر تحصیل‌کرده جامعه و به‌ویژه افزایش تعداد نشریات و روزنامه‌ها، تجددطلبان توانستند نهادی اجتماعی برای خود ایجاد کرده و به‌صورت گروه‌های مستقلی درآیند.^۲

نتایج تجددطلبی (ظهور روشن‌فکری در ایران)

تحولات فکری ایجاد شده در میان طبقه‌ای از مردم جامعه، به تدریج می‌توانست تحولاتی در نظام سستی اقتصادی و اجتماعی به وجود آورد، ولیکن این وضعیت کاملاً انفعالی بود و در نتیجه، باعث بروز بحران‌های تدریجی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در کشور شد. از این‌رو، با آغاز نفوذ نظام سرمایه‌داری غربی در ایران که عموماً از سوی کشورهای انگلیس و روسیه صورت می‌گرفت، تغییرات اساسی‌ای در نظام تولیدی و اقتصادی و نیز طبقه‌بندی اجتماعی و وضعیت فرهنگی کشور به وجود آمد.^۳

از جمله نتایج این تغییرات فرهنگی و جامعه‌شناختی، به وجود آمدن قشر جدیدی از افراد جامعه موسوم به «جریان روشنفکری»^۴ بود که خواستار تغییرات اساسی در

۱. فوران، مقاومت شکننده، ص ۲۰۴.

۲. قیصری، روشنفکران ایران در قرن بیستم، ص ۱۳.

۳. رواسانی، دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری، ص ۲۰.

۴. روشن‌فکر: آنکه دارای اندیشه روشن است. کسی که در امور، با نظر باز و متجددانه نگردد (Illuminé-Intellectuel) نوگرایی تجددپرست. تجددگرایی. آنکه اعتقاد به رواج آیین و افکار نو و منسوخ شدن آیین کهن دارد. (دهخدا، لغتنامه دهخدا، ج ۸، ص ۱۰۹۱۲).

وضعیت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه سنتی ایران بودند. برخی این دوران را که به لحاظ تاریخی، دوران بین آغاز آشنایی جامعه ایران با تمدن جدید غرب و وقوع نهضت مشروطیت می‌باشد، «عصر بیداری» می‌نامند.^۱

بنابر برخی تحلیل‌ها درباره ظهور روشنفکری در ایران، بیش از آنکه بخواهیم روشنفکران را دارای اندیشه مستقل و تأثیرگذار برای ایجاد دگرگونی در جامعه ایران بدانیم، می‌بایست آن‌ها را افرادی تجددطلب و فاقد اندیشه مستقل و بیشتر ناقل اندیشه دیگران توصیف کنیم که اهدافشان بیشتر سیاسی بوده است.^۲ از جمله آخوندزاده، ملکم‌خان، میرزا آقاخان کرمانی و مستشارالدوله که بیشترین تلاش آنان، در راستای وارد کردن اندیشه غربی در جامعه سنتی ایران برای نجات کشور از فلاکت سیاسی موجود بود. در این دوران، روشنفکران ایرانی یا تحت تأثیر اندیشه‌های فرانسوی در قالب نقد دین و فرهنگ یا متأثر از فرهنگ و نظام سیاسی انگلستان و آزادی‌خواهی با تمایلات اقتصادی.^۳ این در حالی بود که آنان بدون اینکه شناخت کافی از وضعیت ایران داشته باشند، درصدد وارد کردن این دو گرایش فکری متفاوت در جامعه سنتی و دینی ایران بودند که همین امر نیز منجر به عدم انسجام در آراء و عملکرد آنان شده بود.

در واقع، مهم‌ترین مسئله برای آنان، ارتباط و تعامل دین و سیاست از یک سو و بازخوانی قرائت جدید از این تعاملات در ایران از سوی دیگر بود. در دوران صفویه، دو نهاد دین و حکومت، در عین تعامل با هم، حدود مشخص خود را نیز داشته و به‌طور کلی، امور جامعه در دست حکومت و امور شرعی جامعه به عهده روحانیون بود. این روش، متأثر از نظریه حکومت در عصر غیبت بود که علمای صفوی آن را مطرح کرده و تا دوران مشروطیت اجرا می‌شد. براساس این تفکر، افرادی به‌جز معصومین (ع)، نمی‌توانند هم عهده‌دار حکومت و هم عهده‌دار امور شرعی جامعه باشند. این در حالی بود که در همان دوران، روحانیون به لحاظ موقعیت علمی، اقتصادی و سیاسی و حتی اجتماعی، در سطوح بسیار متفاوتی به سر می‌بردند؛ برخی در بالاترین سطح حکومتی حضور داشتند، برخی نیز در طبقات پایین‌تر و گاه متوسط جامعه بودند که این طبقه‌بندی، بیشتر بر اساس نظریات علمی و شاگردان و طرفداران‌شان انجام می‌شد.

۱. میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی، ص ۱۱۲.

۲. آجودانی، یا مرگ یا تجدید، ص ۳۴.

۳. میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی، ص ۱۱۸.

ولیکن با ظهور روشنفکری در ایران، بسیاری از روشنفکران نسل اول ایران، معتقد به عدم سازگاری دین با فرهنگ و تمدن جدید و به تبع آن، جدایی دین از سیاست و امور دنیوی^۱ بودند که به نحوی روحانیون را از کلیه کارهای مملکتی محروم می ساخت. برخی نیز با رویکردی محافظه کارانه، معتقد به استفاده ابزاری از دین در برپایی جامعه آزاداندیش بودند. از جمله گرایش های فکری آنان، پذیرش ترقی خواهی به روش غربی بدون دیدگاهی انتقادی و نیز بومی سازی آن بود. آن ها به علوم جدید بیشترین توجه را نشان داده و این علوم را مبنا و عامل ترقی اجتماعی و سیاسی و حتی اخلاقی غرب می دانستند که تعقل در زمینه های مختلف زندگی مبتنی بر آن ها بود. از این رو، برخی از آنان این علوم را در مقابل علوم قدیم به ویژه علوم دینی دانسته و به نقد دین در مقابل پیشرفت جامعه می پرداختند.^۲

برای نمونه، میرزا آقاخان کرمانی با دیدگاهی انتقادی به جایگاه دین در پیشرفت جوامع می گوید: «چون از یک طرف، اغلب صاحبان ادیان نتوانسته اند درجات تکامل و نشو و ارتقاء آتیه اقوام را قبلا پیش بینی کنند، لذا اغلب احکام و قوانین ادیان آنان، در طی دهور و اعصار، از جنبه فایده رساندن و اداره کردن زمام امم عاری گشته و بنیان آن ها متزلزل و محتاج به اصلاح و تجدید شده است و چون از طرف دیگر، هیچ یک از ادیان در حال صفوت و سادگی اصلی خود چنانکه شارع آن وضع کرده بود نمانده است و بیش از اندازه پیرایه ها بدان بسته و آن را وسیله قهر و غلبه و سلطنت و سیاست و ریاست ساخته و نگذاشته اند، احکام آن بر وفق مقتضیات زمان و احتیاجات اجتماعی ملل تجدد و اصلاح پذیرد».^۳

او حتی گاهی آزادی اندیشه در حوزه دینی را نیز رد کرده و با رویکردی کاملاً ضد دینی و مخالفت با حضور دین در یک جامعه آزاد و مدرن می گوید: «مذاهب مخترعه مانند سنی و شیعه، خارجی رافضی و صوفی و شیخی، بابی، حنفی و مالکی و زیدی، اشعری و معتزلی تمام باطل است».^۴

1. Secularism.

۲. میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه جلال توکلیان، ص ۱۲۱.

۳. میرزا آقاخان کرمانی، هفتاد و دو ملت، صص ۳-۴.

۴. میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، ص ۲۱۳.

البته باید اشاره کرد که به‌جز آخوندزاده و آقاخان کرمانی، دیگر روشنفکران ایرانی همچون ملک‌خان، طالبوف تبریزی، سپهسالار و مستشارالدوله، از حمله به دین و باورهای سنتی دینی پرهیز کرده و نسبت به تعامل دین و سیاست، نگاهی آزاداندیشانه‌تر داشته‌اند. درواقع، آنان هم‌زمان با پذیرش اندیشه‌های جدید غربی و روشنفکری سیاسی، نگاه معتدل‌تری نسبت به حضور دین در جامعه داشتند، اگرچه گاهی این رویکرد آنان با نگاهی ابزاری به دین همراه بود. به‌طور کلی، با اینکه پرچمداران روشنفکری ایرانی در آن دوران، دارای نظریات منسجم و واحدی نبودند، اما تأثیرات انکارناپذیری بر تحولات جامعه سنتی آن زمان و ظهور برخی نهادهای اجتماعی و فرهنگی مفید در ایران گذاشتند که یکی از نتایج آن، ظهور جنبش یا نهضت مشروطیت بود.

نهضت مشروطه

پس از تغییرات اساسی که به لحاظ فکری و عملی در حوزه علمی و اجتماعی در ایران رخ داد، آنچه ضروری و ناگزیر به نظر می‌رسید، وقوع تغییرات سیاسی اساسی در کشور بود که با پیدایش «نهضت مشروطه» جامعه واقعیت به خود گرفت. فرمان مشروطیت و پذیرش تغییرات سیاسی و اجتماعی حاصل از آن، در سال ۱۲۸۵ توسط مظفرالدین شاه اعلام شد که مهم‌ترین نتیجه آن، تشکیل مجلس ملی برای قانونگذاری در امور کشور بود. بیشتر طرفداران و بنیان نهضت مشروطیت، از بین روشنفکران و تجددطلبان تحصیل‌کرده در غرب بودند، ولیکن برخی بنیان و طرفداران مشروطه نیز از میان روحانیون بودند که سه تن از معروف‌ترین آن‌ها که به گفته ادوارد براون، «بنیانگذاران» نهضت مشروطیت بودند و مردم آنان را «سه تن آیات» می‌خواندند، سیدعبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی و شیخ فضل‌الله نوری بودند. البته این روحانیون که مخالف سیاست‌های استبدادی حکومت بودند، در ابتدا بیش از آنکه همچون انقلابیون تجددطلب، به تغییرات انقلابی و تشکیل مجلس ملی بیندیشند، به تغییرات سیاسی موقتی جهت بهبود اوضاع فکر می‌کردند.^۱

با نگاه به نوشته‌های به‌جامانده از شاهدان عینی آن دوران، می‌توان به بروز حوادث و رویدادهای اجتماعی برخورد کرد که برخی از آن‌ها بدون داشتن هیچ‌گونه زمینه علمی و

۱. براون، انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۱۸.

تاریخی، در جامعه سنتی ایران شکل گرفته بودند؛ رویدادهایی چون ظهور آزادی‌های مدنی در قالب انتشار بیش از حد روزنامه‌ها، شب‌نامه‌ها و انجمن‌ها و نیز آزادی بیان در ابراز دیدگاه‌های انتقادی نسبت به وضعیت موجود اشاره کرد. چنانکه محمدتقی بهار شاعر معاصر که خود از شاهدان عینی وقایع دوره مشروطیت بوده است، در نگاهی انتقادی و کنایه‌آمیز به آن دوران، جامعه ایران را در آن وضعیت به دو دسته تقسیم کرده و می‌گوید:

«در آغاز مشروطه، دو حزب در ایران پیدا شد: مشروطه‌خواه و مستبد. اعیان و طبقه اول و طبقه سوم یعنی توده مردم، مستبد بودند و مشروطه‌خواهان را بی‌دین و انقلابی و هرج و مرج طلب می‌شمردند و مشروطه‌خواهان که عددشان قلیل ولی بیشتر آنان از طبقه باسواد و روشن فکر بودند و می‌توان آنان را طبقه دوم نامید، مستبدان را جاهل و ظالم و ارتجاعی و غارتگر می‌شمردند. اکثریت مردم ایران، ارتجاعی و اقلیت مردم، انقلابی و متجدد بود و چون بعضی از علمای بزرگ با مشروطه و انقلاب موافقت کردند و سیاست انگلیس نیز محرمانه از مشروطه حمایت می‌کرد و مظفرالدین شاه نیز سیاستی عاقلانه و درباریانی دانا نداشت، در ۱۳۲۴ه.ق اقلیت بر اکثریت مسلط شد و تجدد بر ارتجاع فایق آمد و قانون اساسی امضاء شد. آن روز هر کس برخلاف آزادی عقیده و آزادی قلم و مجلس و حکومت ملی و قانون دم می‌زد و این اصول را خلاف دیانت و مخالف مصلحت کشور می‌شمرد، مرتجع و مستبد نامیده می‌شد؛ کمترین مجازاتش این بود که داخل کارهای مملکتی نشود...!»^۱

مخبرالسلطنه نیز در وصف ایران در دوره مشروطیت می‌نویسد:

«اسلوب حکومت ایران البته به شیوه بدوی و ملوک‌الطوایفی بود. مردم به آن شیوه عادت داشتند. مشروطه عنوانی است که از صد، نود و نه نفر نمی‌دانند. دعوات مشروطیت، نان دو ذرع و درازا و کباب یک وجب پهن، وعده به مردم می‌دادند. صد و سی انجمن در طهران پیدا شد.... جماعتی در لباس دموکراسی بودند، جماعتی در لباس اعتدال. هر بلوکی در اطراف شهر در طهران انجمن داشت و هر عضوی در انجمن برای اینکه نطقی کرده باشد، حرفی می‌زد، اعم از نافع و مضر. مجلس هم صدای نعلین را خوش می‌داشت که اگر همراه نبودند، هم‌آواز بودند. هر کس بیشتر ناسزا می‌گفت و تنقید می‌کرد، مشروطه‌تر بود.... هر کس به دولت بد می‌گفت، ولو به شیطن، آزادی‌خواه بود و اگر به مصلحت چیزی

۱. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه، ج ۱، ص ۲.